

خشونت، ترور و افراط گرایی در قرآن

خشونت، ترور و افراط گرایی در قرآن

خشونت و ترور دو کلمه‌ای هستند که اخیراً بیشتر به اسلام و قرآن نسبت داده می‌شوند و در رسانه‌های غربی اسلام را با خشونت و ترور معنا می‌کنند. در این مقاله با بررسی معنای خشونت و ترور و همچنین با بررسی آیات قرآن در مورد رحمت و رأفت نسبت به هم این مطلب تبیین می‌شود که قرآن کریم و اسلام، نه تنها حامی خشونت نیستند بلکه آیات قرآن بر رحمت و مهربانی و مدارا با مسلمانان و غیر مسلمانان دستور می‌دهد و ترور نیز از منظر قرآن امری نکوهیده می‌باشد.

مفهوم خشونت

هرگاه به معاجم لغت و فرهنگ نامه‌ها مراجعه کنیم می‌بینیم که خشونت را این گونه تفسیر کرده‌اند «خشونت» یعنی درشتی، زبری، درشت‌خویی، تندخویی، مقابل نرمی و لین. «خشونت» با این معانی پذیرفته شده، چون در ادبیات دعوت در اسلام، به ستیز می‌پردازد و در میان آن و مفاهیم دعوت، تضاد آشکاری وجود دارد که هیچ‌گاه با هم قرین نمی‌شوند، و هر کدام یک از آنها جداگانه به فعالیت می‌پردازند، و در تقابل و رویارویی آشتی ناپذیر با هم دیگر قرار می‌گیرند، و مخالف یکدیگرند.

خشونت در کردار، گفتار و رفتار با توجه به معانی لغوی آن، «افراط گرایی» یعنی عدم حفظ تعادل و تندرستی، و همچنین «عنف» یعنی تندخویی و تندگویی که هر دو واژه زور، شدت و فشار را به همراه دارند تداعی می‌کند. بدیهی است که هر دو واژه از دیدگاه شارع و به نص آن مردود و باطل هستند و شرع آنها را محکوم می‌کند. به طور مثال در مقابل واژه «افراط گرایی» پرهیز از آن را شاهد هستیم؛ زیرا آن حضرت (ص) می‌فرماید:

«ایاکم و الغلو فی الدین؛ از پیمودن راه افراط در دین برحذر باشید» . .

(این حدیث با شماره ۲۰۵۷ در سنن نسائی و در سنن ابن ماجه با شماره ۲۰۲۹ آمده

است).

همچنین علی‌رغم تحریم این پدیده که با کلمه تحذیر «ایاک» شروع می‌شود دنبال کنندگان «افراط گرایی» را با شعار مرگ برای آنها ندا می‌دهد، و با تأکید و تکرار می‌فرماید:

«هلک المتنطعون، هلک المتنطعون؛ مرگ بر تندروان، مرگ بر تندروان»

(این حدیث هم با شماره ۲۶۷۰ در صحیح مسلم آمده است).

در مقابل پدیده «افراط گرایی» و «تندروی» شارع مقدس ویژگی امت اسلامی را «وسطیت» یعنی میانه روی و اعتدال معرفی می‌کند و می‌فرماید: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) بقره/۱۴۳ و همچنین ما شما را امت وسط و میانه روی قرار داده ایم.

جا دارد در این جا برای بسط موضوع مثال محسوسه ذکر کنیم. ماشینی را در نظر بگیرید که سرعت مجاز و مطمئنه‌ای برایش در نظر گرفته شده است، چنانچه راننده ماشین از سرعت مجاز تجاوز کند با خطر مرگ و عدم کنترل تعادل ماشین مواجه می‌شود. اگر هم با سرعت مجاز رانندگی کند خطر و تهدیدی متوجه او نمی‌شود. «افراط گرایی» را هم می‌توان این گونه

تصور کرد. چنان چه فرد، روش های افراطی و تندخویانه را در دعوت دنبال کند، روش های معقول و منطقی پذیرفته شده و نهادینه گردیده در دعوت، جای خود را به روش های نامتعارف و غلط می دهد. در چنین وضعیتی، تعادل به هم خورده و به تبع آن هم مرگ اهداف تعقیب شده، که خود را در محقق نشدنش، و سرکوب شدید هدف ها انعکاس می دهد، و هم ترور شخصیتی امت که خود را در مکرر ساختن چهره زیبای اسلام و زشت کردنش نمایان می کند به دنبال خواهد داشت.

در مورد واژه «عنف» هم باید گفت که این کلمه با مفاهیم نهادینه شده در دعوت در تضاد و تناقض آشکار به سر می برد. مبنای امر در دعوت نبوی بر «لین» یعنی نرمی استوار است که واژه «عنف» تداعی گر مفهوم متضاد آن است زیرا علف تندخویی و تندگویی را ترسیم گر است. خداوند منان از کلمه لین، این گونه سخن به میان می آورد:

(فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ) آل عمران/۱۵۹ این لطف خدا بود که شما در مقابل آنان نرم خوی گردیدی.

نرم گویی و نرم خویی مردمان را حول محور کلمه طیبه، گردهم می آورد. اما تندخویی و تندگویی ملت را از پیرامون آن، پراکنده می سازد همان گونه که خداوند در بخش دوم همین آیه آل عمران می فرماید:

(وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ؛ اگر تندخو و سنگدل می بودی مردم از پیرامونت پراکنده می شدند). آل عمران/159

اگر در احادیث نبوی هم واژه «عنف» را تعقیب کنیم همین تضاد قلبی را آشکارا مشاهده می کنیم. کلمه «عنف» یعنی تند خویی، در نقطه مقابل «رفق» یعنی نرم خویی قرار گرفته. همان گونه که می فرماید:

«ما كان الرفقُ في شئٍ إلا زانهَ و لا كان الخرقُ في شئٍ إلا شانهَ؛ نرم خویی و مهربانی در هر چیزی وارد شود آن را می آراید». (تحف العقول/47؛ مجمع الزوائد/18/8 وافزود: وإن الله رفيق يحب الرفق)

تندخویی در هر چیزی وارد شود آن را بی بها می سازد. منظور این بخش پایانی حدیث را باید اینگونه تعبیر کرد که هرگاه زور، فشار، خشونت به میدان آید، تبعات منفی آن را که زیر سؤال رفتن کلیت موضوع است که در اینجا مسئله صلح و خشونت در اسلام مطرح است و آن را تحت تأثیر نوسانات نگرشی و رویکردی واقع می کند باید شاهد شد، و همین زیر سؤال رفتن به وضوح در وضعیت کنونی مسلمانان معاصر پیداست؛ زیرا دین رحمت، صلح، نور، دلایل روشن و یقین بخش در کانون طعن و لعن و نفرین و تنفر واقع شده، و با عنوان کردن القاب قلبی و یا (مسلمان تروریست) رابطه تنگاتنگی میان اسلام و تروریسم برقرار می کنند، و برای تخریب چهره آن، سخت در تلاش هستند.

هر چند این موضوع مقطعی است و دیری نمی پاید که همگان واقعیت ها را می فهمند اما کمی دیر می شود. باز به حدیث دیگری استناد می کنیم. و اما در آن، مسئله خیلی مهمی مطرح است و آن هم این که نرم خویی رفتار پسندیده ای است که خداوند دوست دار آن است. بنابراین اگر فعل انسان نزد خدا محبوب باشد فاعل آن هم مورد محبت خدا و محبوب او بدون شک واقع می شود. حدیث مستند به ما در سنن ابن ماجه و با شماره ۳۶۸۸ ذکر شده است. آن حضرت می فرماید:

(إن الله يحب الرفقَ و يعطي عليه ما لا يعطي على العنْف؛ خداوند مهربانی و نرمش در کارها را دوست دارد، و آنچه با نرمی و ملاحظت می بخشد با زور و خشونت نخواهد بخشید).

با توجه به مفهوم این حدیث می توان گفت که خداوند به وسیله «رفق» نرمی، نعمت و نصرت

های عظیمی را نصیب مسلمانان خواهد کرد مثل هدایت کردن، و ملحق کردن مردمان بی شماری به خیل مسلمانان که به هیچ وجه «عنف» تندخویی نمی تواند چنین ثمرات سودبخشی را رقم زند.

بنابراین باید گفت که ادبیات دعوت اسلام از واژه های تندروی و تندخویی، خشونت و تروریسم به کلی بیگانه است، و بدان ها اصلاً نیازی ندارد و از آنها بیزار هم هست، و همین اصطلاحات با مفاهیم نهادینه شده در دعوت، که عبارتند از رحمت، روشن گری، دلایل روشن گفتگو، میانه روی، نرمی، نصایح، و خیلی دیگر از مفاهیم زیبای دعوت، مخالف هستند.

پس باید گفت که دعوتگر مسلمان نه افراطی است، نه خشونت طلب است و نه تروریست است. و از این رو افراطیون پا نهاده در وادی افراط هم منادی مردم به هدایت و نور اسلام نبوده و نیستند بلکه ندا دهنده مردم به سوی آرا و افکار متعصبانه خویش هستند

شبهاتی پیرامون برخی از واژه های قرآنی

آنچه که تقدیم شما خواننده عزیز گردید از روابط تنگاتنگ واژه های «خشونت» و «افراط گرایی» و «عنف»، در پرتو توضیحات لغوی و نصوص شارع، پرده بر می داشت و آن را به اثبات رساند. واژه های روشنی در قرآن آمده اند که شاید گروه های افراطی بدان ها متمسک شوند، و خود و خواننده نگاشته شده ها را در هاله ای از ابهامات فرو برند؛ تا در نزد افکار عمومی، توجیه و دست آویزی برای اعمال خشونت بار خود بیابند. این واژه ها عبارت هستند از «اشدا» در آیه ۲۹ سوره فتح که می فرماید: (شِدَاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءَ بَيْنَهُمْ ؛ در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربانند).

واژه «اعزه» در آیه ۵۴ سوره مائده که می فرماید: (أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ؛ نسبت به مؤمنان نرم و فروتن و در برابر کافران سخت و نیرومندند).

و واژه «غلظة» در آیه ۱۲۲ سوره توبه که می فرماید: (وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً ؛ و باید از شما شدت و حدت (جرات و شهامت ببینند).

ما در پرتو اقوال مفسرین قرآن، به توضیح آنها می پردازیم.

در ارتباط با واژه «اشدا» باید گفت که شارع مقدس به قساوت، نفرت و کینه فرمان نمی دهد، تا وسیله ای برای توجیه حرکات انفجاری و انتحاری قرار گیرد آیه کریمه از مواضع صفت مؤمنان که حکایت دارد که به هیچ وجه تحت تأثیر احساسات ظریف، و عواطف لطیف در تعامل با کفار قرار نمی گیرند. این دیدگاهی است متعادل و منطبق با حقایق قرآنی و پذیرفته شدنی های مفسرین صاحب نام و محقق. اگر مبنا در تعادل با کفار بر نفرت، کینه و خشم و عصبانیت باشد چطور شارع حکیم خیلی از قوانین تسامح آمیز که خواهان برقراری همزیستی مسالمت آمیز با «اهل کتاب» هست تجویز کرده مانند قوانین مربوط به زناشوئی و ازدواج که محبت و ارتباط نسبی را به دنبال خود می آورد. و یا مانند حلال بودن گوشت حیوان حلال گوشت که آنان ذبح کرده اند، و یا برخورد احترام آمیز با آنان در هنگام مجادله و مباحثه و ...

علامه خازن در تفسیر خازن در ذیل آیه شریفه: (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ) می فرماید: «غلاظ اقویاء لا تأخذهم فیه رأفه، رحماء بینهم متعاطفون متوادون» یعنی یاران محمد در مقابل کفار سفت و محکم هستند که برخورد احساسی با آنها نمی کنند.

همین مفهوم دال بر عاطفه ای و احساساتی عمل کردن در فرهنگ «المعجم الوسیط» در ذیل واژه (رأفه) مورد تأیید واقع شده و آن را این گونه معنی کرده «ای رحمه اشد رحمة و عطف علیه» یعنی در حق او بی نهایت ترحم نمود و عواطفش برانگیخته شده. بنابراین نقطه مقابل واژه های «غلاظ و اقویاء» تراحم، تعاطف و توادد قرار گرفته که همگی بر احساسات نازک و عواطف عمیق دلالت دارند. نتیجه واژه کاوی این می شود که «اشدا» بر کافر و «رحماء» بر مؤمن

برابر است با مواضع نااحساسی نسبت به کافر و مواضع احساسی نسبت به مؤمن. در ارتباط با کلمه "اعزة" هم باید گفت که این واژه از شکسته نفسی و فروتنی در مقابل مؤمنان و نافروتنی در مقابل کفار حکایت دارد. ابن کثیر در تفسیر آیه ۵۴ سوره مائده که (أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ)

در آن عنوان شده در جلد اول صفحه ۲۵۸ اینگونه می فرماید: «متواضعا لا فيه متعززا علي عدوه» یعنی در مقابل برادر فروتن، و در مقابل دشمن نافروتن هستند.

از آیه شریفه مورد بحث و از توضیحی که ابن کثیر که روش (تفسیر قرآن به قرآن) او در تفسیر ستودنی است چنین استنباط می شود که خداوند منان می خواهد زمینه هرگونه سوءاستفاده های دشمن را از تواضع و فروتنی مؤمنان مسدود کند؛ تا به منصرف ساختن مؤمنان از مواضع قاطع، که بر سر دین خود سازش نمی کند، و با هیچ چیزی آن را معاوضه نمی کنند، و آموزه های اسلام را به تعطیلی نمی کشانند دل نبندند، و نقطه امیدی برایشان در این خصوص پیدا نشود؛ زیرا آنان تمامی تلاش های خود را به کار می گیرند، تا مسلمانان را از مواضع پرصلابت و خلل ناپذیری ایمانی منصرف سازند. همان گونه که خداوند (جل جلاله) می فرماید: (وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ؛ يَهُودُ وَ نَصَارَا از تو خشنود نمی شوند تا وقتی که به کیش آنان درآیی). بقره/۱۲۰

و در مورد مشرکین هم که همین نظر را داشتند می فرماید: (وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ؛ مشرکین پیوسته با شما در ستیزند؛ تا این که شما را از آموزه های دینی خودتان برگردانند). بقره/۲۱۷

بنابراین: نباید مؤمنان در مقابل کافران تواضع کنند؛ تا آنان به حيله متوسل نشوند، و جسارت حمله به مسلمانان از اسلام و قرآن را به خود ندهند.

در نتیجه تحلیل ما از آیه های دوگانه قبلی که "اشدا" و "اعزة" در آنها عنوان شده بود در راستای دو چیز بود، یکی استحکام و استواری و صلابت و احساسی عمل نکردن در مقابل دشمنان و مخالفان و دیگری این که مخالفین ما هم این را بفهمند که ما مسلمانان از صلابت و پایداری در مکتب خود برخوردار هستیم. بنابراین نباید چشم امید را به انصراف دادن ما از مواضع مؤمنانه و تن در دادن به سازش کاری داشته باشند، و این راه بر آنان به کلی مسدود شد. استنباطات قبلی در نهایت، ما را به این نکته می رساند که بگوییم مفهوم ملموس و روشن کلمه "غلظة" همان نتیجه گیری های قبلی ما را مورد تأکید و تأیید قرار می دهد زیرا "غلظة" روایت آشکار و زبان گویای است از مواضع با صلابت و پراستوار مؤمنان، که حتی قرابت و فامیلی با کفار هم آن را تحت تأثیر قرار نمی دهد و آنان را گرفتار احساسات، و مواضع سازش کارانه مخالف با نصوص صریح، و ثابت و مسلم شریعت نمی کند همان گونه که خداوند(جل جلاله) می فرماید:

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً؛ اي مؤمنان، با اقارب کافر خود به مبارزه برخیزید تا صلابت و استواری را در شما مشاهده کنند). توبه/۱۲۲

این آیه شریفه نهایت استواری، استحکام و صلابت و سازش نکردن مسلمانان را برای همگان به تصویر می کشد. که آنان حاضر نیستند تحت هیچ شرایطی حتی اگر وضعیت، خیلی اضطراری و حساس هم باشد مثل اینکه کفار اقارب فرد مؤمن باشند، منفعل، منقلب و احساساتی نمی شوند، و به هیچ وجه عواطف و روابط خونی بر روابط مکتبی و عقیدتی چیره نمی گردد، اگر مسئله صلابت و استواری بر عقیده و احساسی عمل نکردن و وارونه نشدن نباشد؛ بلکه نفرت، خشم و عصبانیت، زور و خشونت باشد چطور ممکن است که خداوند(جل جلاله) به نیک خویی، نیک رفتاری و نیک گفتاری در تعامل با دو تن از اقارب مشرک فرد مؤمن که

عبارت هستند از "والدین مشرک" دستور فرماید و بگوید: (ووصینا الانسان بوالدیه حسنا وإن جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما؛ اگر تلاش کردن شما را به شرک بازگردانند تو از آنان اطاعت نکن و اما با آنها با نیکی رفتار کن). عنکبوت/8؛ لقمان/15
و نیز فرمود: (وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا ؛ ولی در عین حال با ایشان همیشه به طرز شایسته رفتار کن). لقمان/15

این نیکی و احسان در امور دنیوی و تعاملات روزانه چگونه ممکن می شود اگر زور و خشونت و خشم و نفرت در کار باشد. با توجه به تحقیق و تفحصی که در واژه های مذکور صورت گرفت به هیچ وجه این کلمات، فرد مسلمان را به اتخاذ اعمال خشونت آمیز سوق نمی دهند. برعکس او را به برخوردهای حکمت آمیز، منطقی دعوت می کنند. بنابراین: متوسل شدن بدان ها فقط برای مشروعیت بخشیدن به خشونت گرایی تلقی می شود، و در راستای اهداف حزبی و گروهی و تعصب آمیز است.

ترور، یکی از مظاهر بارز خشونت و نفی آن اشتباه بزرگی که مخالفین اسلام آن را عمداً و آگاهانه مرتکب می شوند این است که ترور، و تروریسم را در ارتباط با دین اسلام می دانند؛ زیرا به زعم باطل خود این گونه القا می کنند که آیه های قرآنی در خصوص جنگ و جهاد، محرک و مشوق برخی از گروه های اسلام گرا هستند، که آنان به اقدامات تروریستی روی می آورند. ما نخست واژه ترور را از منظر لغت شناسان و در پرتو توضیحاتی که در ادبیات و در میان مصطلحات سیاسی در ذیل آن مندرج ساخته اند متذکر می شویم، سپس نتیجه می گیریم که آیا ترور و تروریسم با اسلام و قوانین جنگی و تعلیمات جهادی او می تواند در ارتباط باشد؟ یانه؟

واژه «ترور» در لغت نامه ها

واژه ترور واژه ای فرانسوی است. همان گونه که در فرهنگ مجمع اللغة العربیه، آکسفورد، لغت نامه دهخدا و فرهنگ عمید، و دیگر فرهنگ ها آمده است. لغت شناسان در تشریح واژه ترور می گویند که ترور یعنی هراس، هراس افکنی، ایجاد ترس و وحشت، تهدید مردم که گاهی اوقات به قتل منجر می شود. معجم الوسیط، واژه ترور را مترادف واژه ارهاب قرار داده و می گوید "ارهب فلانا ای خوفه و فزعه" یعنی فلانی را ترساند، وحشت زده کرد. سپس می گوید "ارهابیون" صفتی است که بر کسانی اطلاق می شود که برای تحقق اهداف سیاسی خود، روش خشونت و ترساندن را در پیش می گیرند. بنابراین: هر فردی و یا هر گروهی از راه ترس، خشونت، قتل و وحشت برای نیل به یک هدف سیاسی اقدام کند تروریست است و عمل ارتكابی او ترور است، و راه او تروریسم است. همان گونه که در فرهنگ عمید هم می گوید، تروریسم روش کسانی است که آدم کشی و تهدید مردم، و ایجاد خوف و وحشت را به هر طریقی که باشد برای رسیدن به هدف های سیاسی خود از قبیل: تغییر حکومت، و یا در دست گرفتن زمام امور لازم و مباح می دانند.

در مصطلحات، و ادبیات سیاسی

در کتاب " دانشنامه سیاسی" تألیف داریوش آشوری می گوید: در سیاست، به کارهای خشونت آمیز و غیر قانونی حکومت ها برای سرکوبی مخالفان خود، و ترساندن آنها ترور گویند. و نیز کردار گروه های مبارزی که برای رسیدن به هدف های سیاسی خود، دست به کار خشونت آمیز و هراس انگیز می زنند ترور نامیده می شود. بنابراین در فرهنگ سیاسی ترور به معنای کشتار سیاسی تعبیر می شود، و کسانی که با استفاده از اسلحه به کشتار سیاسی اقدام می کنند "تروریست" نامیده می شوند.

محل پیدایش واژه ترور کجاست؟ و از کی بر سر زبان ها افتاده است؟

قبلاً گفتیم که ترور واژه ای فرانسوی است. در سال ۱۷۹۳ در کشور فرانسه در ادبیات گفتاری داخل شد و در میان مردمان آنجا، و سپس در زبان های دیگر رایج شد. در روزگار مربوط به انقلاب بزرگ فرانسه، از مه ۱۷۹۳ تا ژوئیه ۱۷۹۴ دوره حکومت ترور خوانده می شود؛ زیرا پس از انقلاب، فردی به نام "روبسپیر" زمام حکومت را در دست گرفت. او برای اعمال قدرت، روش خشونت را در پیش گرفت. به هر فردی که مشکوک می شد و او را به زعم خود ضد انقلاب می پنداشت به قتل می رساند. در دوران حاکمیت سیاه او حدود ۳۵ هزار نفر در مدت نزدیک به یک سال به بهانه ضد شورش بودن کشته شد، که در میان کشته شده ها می توان به دانتون رهبر معنوی انقلاب فرانسه و لویی شانزدهم "پادشاه فرانسه اشاره کرد.

دسته ترور او با استفاده از ابزاری به نام "گیوتین" افراد را به قتل می رساندند. این ابزار به گونه ای ساخته شده بود که فرد را در داخل آن دراز می کردند، کارد برنده ای بر سر داشت که آن را بر حلقوم فرد فرود می آوردند و می فشردند. فرد، فوراً سرش از بدن جدا می شد. همین "روبسپیر" هم در ۱۷۹۴ با همین ابزار کشته شد. در فارسی، این دوره به "دوران وحشت"، در عربی به "عصر ارباب" و در فرانسوی به "دوران تروریسم" معروف است.

همان گونه که مشاهده کردیم، واژه ترور و تروریسم کاملاً با جهان اسلام، و قوانین جنگی اسلام، و تعلیمات جهادی او بیگانه است، و محل پیدایش واژه منفور ترور همان مهد دموکراسی غربی است که عبارت است از کشور فرانسه.

همان گونه که قبلاً گفته شد خشونت با تمامی محتویاتش که ترور، و حذف فیزیکی یکی از مصادیق بارز آن، محسوب می شود، محکوم، مردود و نفی شده می باشد. و با نهادینه شده های دعوت و اصلاح در تضاد است و هیچ گاه مفاهیم دعوت با محتویات خشونت، در جبهه موافق و متحد قرار نمی گیرند؛ بلکه در دو جبهه متضاد، مخالف، و متناقض، در تقابل و ستیز هستند. پس باید گفت اعمال زور و فشار از راه خشونت، و ایجاد رعب و هراس و تهدید که ترورگران، برای تحقق اهداف سیاسی خود که عبارت است از تحمیل روش و نگرش خود بر دیگران، و ملزم ساختن آنان به پذیرفتن طرز تفکری که خود، بدان مقید هستند، و هم چنین حذف فیزیکی مخالفان سیاسی، علی رغم این که با تمامی عنوان شده های قبلی ما در بخش های مختلف این نوشتار از ابتدا تا بدین جا که در نفی خشونت گرای و اثبات مسالمت خواهی بودند مخالف است اما در سه تا مورد، تضاد آشکار ترور با آموزه های اسلامی را برجسته می سازیم، و می گویم ترور مخالف فلسفه حیات است که مبتنی بر امتحان است. الف) خداوندنمان حیات دنیوی انسان ها را بر مبنای امتحان قرار داده است که در آن، انسان ها به جنگ بدی ها می روند. این ستیز با بدی ها، تا وقتی که زندگی انسان ها ادامه دارد امتداد می یابد؛ تا در نهایت، انسان که از میدان عمل دنیایی رهسپار میدان جزای اخروی می شود به یکی از دو تا نتیجه پیکارهایش نایل شود، و آن هم نمره قبولی یا مردودی است. این آموزه های الهی همان چیزی است که در خیلی از آیه های قرآن، با الفاظی چون نبلوهم، بیلوکم، بلوناهم، فبتلیه و ... از آن سخن به میان آمده است.

برای مثال در آیه های آغازین سوره انسان خداوند فلسفه حیات انسان را این گونه بیان می کند که بر آزمون و امتحان مبتنی است؛ تا انسان بر اثر شکرگزاری اش که اطاعت و فرمان برداری را به دنبال دارد، و یا بر اثر ناسپاسی اش که عصیان و تمرد را با خود می آورد به یکی از دو نتایج حاصله، نایل شود. همان گونه که می فرماید: (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) انسان/۲-۳

پس اگر ما بیاییم و با اعمال زور و فشار فردی را به یک بینش خاص وادار کنیم به تباه کردن آزمون الهی اقدام کرده ایم؛ زیرا مجبور کردن فرد به نیکی یا بدی، باعث می شود که امتحان

محقق نشود، چرا که فرد در انتخاب نیکی و بدی آزاد گذاشته شده تا نتیجه خوب یا بد بگیرد. بنابراین: ترور که تحمیل یکی از دو نیروی نیکی و بدی را تعقیب می کند با فلسفه حیات دنیوی در تعارض است، و شریعت خدا از تک نگر کردن انسان بیزار و مبرا است.

شریعت خدا هیچ گاه پذیرای این نیست که انسان برخلاف میل باطنی خود وادار به امری شود، و اختیاری که خداوند، به انسان بخشیده است از او سلب گردد. همانگونه که می فرماید: (فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر) كهف/29

ب) با فطرت انسان در تعارض است.

اختلاف نگرش، و روش امری است که در فطرت انسان ها نهفته شده است، و خداوند می فرماید یکی از هدف هایش در خلقت انسان ها متفاوت ساختن آنان و اختلاف نظر و سلیقه و مخالفت با یکدیگر در اصول اعتقادی است. همان گونه که می فرماید: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ) هود/118-119

همین حقیقت ماندگار است که دانشمندان علم انسان شناسی در مقابله سر پذیرش را فرود می آورند و می گویند: «انسان ها دارای اختلاف های ذاتی هستند و رفتار و احکام و قضاوت های مختلف نسبت به مسایل و اشیا دارند». بنابراین: اعمال زور و خشونت و ترور برای پذیرفتن یک نوع بینش خاص، امری فطرت ستیز تلقی می شود و مخالف طبیعی بودن، و فطری بودن اختلاف نظر و سلیقه قلمداد می شود.

ج) با اهداف تعقیبی اسلام در جنگ ها هم خوانی ندارد.

همان گونه که قبلاً هم گفته شد یکی از هدف های تعقیب شده اسلام در جهاد مسلحانه برگرداندن اراده و اختیار بود به انسان ها که سلاطین سلطه گر، از آنان غصب کرده بودند، و بر خلاف میل باطنی خود آنان را به طرز فکر خاص خود وادار کرده بودند، و آنان را هیچ انگار می دانستند. پس اسلام آمد و با ندای " لا اكره في الدين " مردم را در انتخاب کیش مورد نظر آزاد گذاشت. بنابراین: اگر در استراتژی جنگی اسلام خبری از زورگویی و قلدری نباشد. ترور که مشرب قلدرمآبانی است که با توسل به زور و خشونت و فشار بینش متبوع خود را بر دیگران تحمیل می کنند مردود و ناپذیرفتنی است.

تصحیح یک دیدگاه غلط

لازم می بینم که در مباحث پایانی راجع به ترور، به تصحیح یک برداشت سطحی، و قرائت غلط از یکی دو تا مورد از سیره نبوی هم که برخی از گروه های اسلام گرای افراطی، آن را دلایل قابل استنادی بر اعمال تروریستی، و حذف فیزیکی مخالفان می دانند، بپردازم. آن هم این که پیامبر اسلام (ص) محمد بن مسلمه را برای کشتن مخفیانه کعب بن اشرف رئیس یهودی های خیبر، و عبدالله بن عتیک را برای کشتن مخفیانه ابن ابی حقیق مکنی به ابو رافع فرستاد. در توضیح موارد مذکور، که آن را دلیلی برای حذف فیزیکی مخالفان، می دانند باید بگویم که این از دلایل قابل استنادی نمی تواند باشد.

اولاً: تفاوت های بنیادینی میان مقاصدی که تروریست ها در حرکت ها ی تروریستی خود دنبال می کنند، و برای رسیدن به اهداف نامشروع شخصی و گروهی آنها را تعقیب می کنند. و مقاصد مشروع و مطهری که پیامبر اسلام (ص) دنبالش بود، وجود دارد. زیرا ایشان در راستای مصالح ملی، و نه شخصی و برای تحقق دعوت خدا محور و نه تحقق مطامع شخصی، اقدام می کردند. بنابراین ساحت کردارهای پیامبر(ص) از اعمال نامشروع کاملاً مبرا است.

ثانیاً: این دو فرد در ردیف رهبران جنایت کاری جای می گیرند که امروز تعبیر جنایت کاران جنگی بر آنها اطلاق می شود، و مجازات های سنگینی را هم برایشان در نظر می گیرند. این دو فرد هم حتماً می بایست در دادگاه پیامبر، محاکمه شوند و تاوان جنایت های خود را پس دهند. زیرا

که از هیچ کوششی در راستای دشمنی با پیامبر فروگذار نکردند به طور مثال کعب ابن اشرف بعد از این که خبر شکست قریشیان را در بدر شنید تحرکات عجیبی را بر ضد پیامبر(ص) آغاز کرد. قبل از هر چیزی به فحاشی از پیامبر(ص) پرداخت، دشمنان را ستود و آنان را بر ضد پیامبر تحریک کرد. به این هم بسنده نکرد خود را به مکه رساند و با توجه به مهارتی که در شعر سرایی داشت اشعاری را در تحریف از کشته شده های قریش در جنگ بدر سرود و با صدای محزون آنها را می خواند و سپس هم می گریست. با این حيله گریهای می خواست نفرت قریشیان شکست خورده را بیش از پیش از پیامبر اسلام برانگیزد و برای تهاجم همه جانبه بر ضد آن حضرت، آنان را دعوت می کرد. علی رغم همه ی این ها هنگامی که به مدینه هم برگشت با سروده هایی در خصوص حجاب زنان اصحاب، آنان را به شدت مورد اذیت و آزار روانی و حیثیتی قرار می داد. همین اقدامات و تحرکات عداوت آمیز باعث شد که پیامبر بفرماید: «چه کسی ابن اشرف را به قتل می رساند؟ زیرا خدا و پیامبر را هم آزد.

ابن ابی حقیق هم یکی از بزرگان جنایت کار یهودی بود که نقش اساسی را در شورش قبیله های مختلف عرب بر ضد پیامبر(ص) و یارانش بازی کرد که به جنگ (احزاب) شهرت یافته است و حتی رؤسای یهود کمک های مادی و معنوی خویش را هم از آنان دریغ نوزیدند و او هم مانند ابن اشرف با گفتار و تحرکاتش پیامبر(ص) اسلام را سخت مورد اذیت و فشار روحی قرار داد و لذا دستور قتل مخفیانه او را هم صادر کرد.

البته به علت اینکه آنان قبلاً تفهیم شده بودند و مجازات جرم سنگینی همچون نقض معاهده ها را به خوبی می دانستند لازم نبود که به صورت محاکمات امروزی علناً محاکمه شوند. کافی بود که به طور مخفیانه ای سایه ی این سرطان های مهلک، و میکروب های آفت خیز، و مخرب از سر جامعه برچیده شود.

موضوع معاهدات فی مابینی که مسلمانان با مخالفان در جنگهای رهایی بخش منعقد می کردند از اهمیت و حساسیت ویژه ای برخوردار بود. البته هدف از اتخاذ چنین سیاستی هم فراگیر ساختن دعوت مبارک اسلام بود که خواهان برقراری همزیستی مسالمت آمیز با دیگران بود، و هم می خواست آنان را به این حقیقت معترف گرداند که اسلام، دین صلح و آشتی است و از جنگ و خونریزی بیزار است، و تهدیدی علیه هیچ ادیان و اقوامی نباید تلقی شود. برای نیل به این دو هدف، دستور التزام به معاهدات را با واژه «إِنَّ» مؤکد می سازد و آن را وجوب قطعی، و غیر قابل برگشت می داند، و مصرانه از مسلمانان می خواهد، و بر آنان واجب می گرداند که باید به مفاد معاهدات خود، با دیگران وفادار بمانند و به هیچ وجه آن را نقض نکنند، و در صورتی که معاهده ها را زیر پا بگذارند باید در پیشگاه خداوند جوابگو باشند و می فرماید:

(وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ؛ و به عهد و پیمان خود وفا کنید چرا که از عهد و پیمان پرسیده می شود). اسراء/۳۴

البته التزام به معاهدات بدین معنا بود که مخالفان هم متوجه اهمیت ویژه معاهده ها گردند و به جایگاه والا و حساسی که آنها داشتند واقف گردند، زیرا یهودیانی که پیامبر(ص) با آنان معاهداتی منعقد کرد به خاطر اینکه معتقد به یکی از ادیان آسمانی بودند خیلی خوب اهمیت معاهده ها را درک می کردند؛ و خیلی خوب به آنان تفهیم جرم شده بود. خداوند منان برای این که مخالفان را از نقض معاهدات برحذر دارد آن دسته از کفار را که مفاد پیمان ها را زیر پا می گذارند بدترین حیوانات معرفی می کند و قبل از صدور فرمان اشد مجازات برای پیمان شکنان، با اشاراتی تلویحی آنان را متوجه عواقب بد پیمان شکنی می کند و می فرماید: (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ

لَا يَتَّقُونَ ؛ بي گمان بدترین جنبنده ها و حیوانات نزد خداوند کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی آورند. همان هایی که از آنان پیمان گرفته ای (که مشرکین را یاری نکنند) اما آنان هر بار پیمان خود را می شکنند و (از خیانت و نقض عهد) پرهیز نمی کنند). انفال/۵۵-۵۶

خداوند با واژه «دواب» یعنی جنبنده، و نه انسان از پیمان شکنان، یاد می کند برای این که نهایت نفرت آمیز بودن عمل ارتكابی نقض معاهده را گوشزد فرماید، و آن را جریمه بزرگی قلمداد کند که از اتخاذ اشد مجازات برای افرادی که معاهدات منعقدہ را نقض می کند خود را برحذر ندارد. طبیعی است که برای اشخاص و افرادی هم چون کعب ابن اشرف، بزرگ یهودیان خیبر و ابن ابی حقیق از یهودیان سرشناس و دارای نفوذ که به مفاهیم معاهده های منعقدہ با پیامبر(ص) پایبند نماند، و آنها را نقض کردند و زیر پا گذاشتند مجازات حذف فیزیکی در نظر گرفته شود، و پیامبر اسلام (ص) هم به وسیله یاران جان برکفش آن را مخفیانه به اجرا درآورد.

این عین عدالت الهی است که نقض کنندگان معاهده هایی که در پی برقراری همزیستی مسالمت آمیز بودند، و در سایه آن ها جنگ و خونریزی کنار نهاده می شد با چنین مجازات سنگینی روبرو شوند. و لذا در تایید و تصویب مواضع قبلی پیامبر که قتل رؤسای ناقض پیمان را تجویز کرده بودند فرمان خداوند مبنی بر کشتن سران کفري که معاهدات منعقدہ با پیامبر(ص) را زیر پا گذاشتند صادر شد، و در ارتباط با آنان، و تمامی مشرکین پیمان شکن، بعد از آنکه فرصت زیادی را در اختیارشان قرار داد تا از مواضع خیانت آمیز و پیمان شکنی های خود دست بردارند در آخرین سوره نازل شده قرآن، با اعلام "برائت" و بیزاری، خروج از تمامی معاهدات، از مؤمنان خواسته شد، و آنان را به جنگ با مخالفان پیمان شکن دعوت کرد.

در مورد رهبران کفر، ناقض پیمان خداوند این گونه فرمودند: (وَإِنْ تَكْفُرُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ؛ و اگر پیمان های منعقدہ خویش را شکستند و آموزه های دینی شما را مورد طعن و ملامت قرار دادند با پیشوایان کفر بجنگید؛ زیرا که آنان پیمانی ندارند شاید (با شدت عمل از خیانت و پیمان شکنی) دست بردارند). توبه/۱۲

بنابراین: لازم بود که ناقضین معاهدات و پیمان نامه ها که توده های پیرو آنان، هیچ تقصیری در نقض معاهدات نداشتند به تنهایی مجازات شوند. برای این منظور هم می بایست مخفیانه در مورد آنان اقدام شود، و مردمان ناآگاه از نقض پیمان نامه ها به جرم گناه رهبرانیشان که خیانت کرده بودند و پیمان ها را زیر پا گذاشته بودند مؤاخذه نگردند پس بهترین راه حل این بود که هم توده های پیرو آنان و هم مسلمانان از شرشان رهایی یابند و به مجازات جرایم ارتكابی خود برسند. و به طور مخفیانه به قتل برسند، و لذا چنین هم عمل شد.